

## آفاق قواعد فقه اصطیادی در فقه معاصر اهل سنت

آیت الله احمد مبلغی

### چکیده

استاد مبلغی به برخی قواعد فقهی اهل سنت و عملیات استنباط و اصطیاد آن قواعد اشاره داشتند و در ضمن بحث به تفاوت‌هایی که در اصطیاد قاعده بین شیعه و اهل سنت احیاناً وجود دارد نیز اشاره کردند. ایشان انواع قواعد فقه منصوص را قواعد قرآنی و قواعد روایی می‌دانند و معتقدند در هر دوی اینها شیعه نتوانسته مانند اهل سنت قواعد تولید کند.

ایشان ضمن اینک می‌گویند آیات قرآن آستن قواعد است، معتقد است از حیث مبنایی، چون دیدگاه کلامی ما این است که قرآن فرازمانی است؛ از این جهت قواعد فقه ما متمرکز بر یک بخش‌هایی از زمان مثل زمان صدور یا نزول نیست بلکه به گونه‌ای کلام خداوند بنا شده است که اگر ما اجتهادمان را ارتقا ببخشیم و قدرت استنباطمان از قرآن را بازتعریف بکنیم می‌توانیم از قرآن خیلی قواعد استخراج بکنیم که این قواعد فرا روی ما در حوزه‌ها و در زمینه‌های مختلف می‌تواند کارساز باشد.

اهل سنت از این حیث، کوششی درخور انجام داده‌اند تا روایاتی که حامل قاعده است یا دارای قالب قاعده‌ای است اینها را ارائه بکنند. اهل سنت از این حیث، کوششی درخور انجام داده‌اند تا روایاتی که حامل قاعده است یا دارای قالب قاعده‌ای است اینها را ارائه بکنند ولی ما در نقطه ضعف هستیم. مبلغی می‌گوید درجایی گفتم قاعده و جوب اعمار الارض، به بنده گفتند از کجا این قاعده را درآوردید؟ گفتم از این آیه شریفه: واستعمرکم گرفته‌ام که این استنباط، نوعی اصطیاد بسیط است.

ایشان معتقد است فقه را باید سمت مشکلات امروز ببریم لیکن با قواعد قدیمی که نمی‌شود و برای انی نیازمند قواعد جدیدی هستیم.

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا و نبينا ابي القاسم محمد و على اهل بيته الطيبين الطاهرين الهداة المهديين.

### مقدمه

سخن متمرکز بر قواعد فقهی اهل سنت است و آن‌گونه که بنده از عنوان فهمیدم در اهل سنت عملیه اصطیاد القاعده یا کار اصطیاد قاعده در چه وضعیتی قرار دارد و چه دامنه‌ای داشته یا دارد یا امکاناً می‌تواند داشته باشد.

بیشتر متمرکز بر کار اصطیاد هستیم طبعاً اگر در اثنای بحث؛ مجالی دست بدهد تفاوت‌هایی که احیاناً وجود دارد در اصطیاد قاعده بین شیعه و اهل سنت نیز بیان می‌شود.  
بی‌گمان هم شیعه و هم سنی بخشی از قواعد آنها قواعد منصوص‌علیها است؛ خواه در آیات خواه در روایات و در این زمینه هر دو مثل هم هستند فقط تفاوت‌های اندکی وجود دارد که عرض می‌کنیم.

### انواع قواعد فقه منصوص

قواعد منصوص‌علیها به دو قسم تقسیم می‌شود:

قواعد قرآنی و قواعد روایی

### قواعد فقه منصوص قرآنی

در این زمینه شیعه نوعاً وقتی قاعده‌ای را از قرآن اخذ می‌کند و یک عنوان مختصر برای آن انتخاب می‌کند مثلاً قاعده لاترر و ازرة و زر اخری یا قاعده و زر یا قاعده احسان یا قاعده وفای به عهد یا قاعده نفی سبیل .  
پس ما عادت‌مان بر آن است که در قواعد منصوص‌علیه قرآنی یک عنوان مختصری برای قاعده برمی‌گزینیم اگرچه وقتی قاعده را ذکر می‌کنیم خود قاعده ذکر می‌شود اما در هنگام اشاره کردن و لیست کردن و نام‌بردن علامت اختصار را بکار می‌بریم. در اهل سنت عمدتاً خود نص را ذکر می‌کنند مثلاً می‌گویند قاعده لاترر و ازرة و زر اخری و کمتر دیدم که با علامت اختصار به آن بپردازند این یک تفاوت است اما قواعد مشترک هم زیاد دارند و هر دو هم از قرآن هست.

نکته‌ای که بد نیست در اینجا به آن اشاره کنم این است که قواعد قرآنی خیلی بیشتر از آنچه تاکنون شناخته شده است می‌باشد. یعنی چه در فضای شیعه و چه در فضای اهل سنت قواعد قرآنی بسیار گسترده و فراوان است که بخشی ذیل همین قواعد منصوص‌علیها قرار می‌گیرد و بخشی تحت عنوان اصطیاد و اینکه می‌گوییم قواعد قرآنی خیلی زیاد است منظور آن قواعد منصوصه نیست بلکه قواعدی است که ممکن اخذها و استنباطها و اصطیادها من القرآن الکریم.

بنده یک مقاله‌ای را برای کنفرانسی درباره شیخ حرّ عاملی نوشته بودم که ایشان یک نگاه قاعده‌ای داشته است البته به صورت متفاوت و متمایز یعنی هم از حیث نظری و دیدگاهی و هم از حیث مصداقی که یعنی چه قواعدی داریم. ایشان اگرچه اخباری است اما کتابی در قواعد فقهی دارد که در نگاه ایشان قواعد فقهی بسیار گسترده ارائه شده است و دیدگاه نظریش هم یک دیدگاه شبکه‌ای هر می است که قاعده‌ها چنان نیست که به صورت منسلخ و جدا از هم باشند بلکه رابطه‌ای بین آنها برقرار است و این رابطه افزون بر اینکه شبکه‌ای

است با تحلیلی که از نگاه ایشان می‌توان کرد هر می هم هست. یعنی همین‌طور ارتقایی بعضها فوق بعض است و می‌رود می‌رود تا می‌رسد به یک نقطه.

در آن مقاله که در لبنان چاپ شده است قواعد را تا جایی که به ذهن من رسیده است از قرآن استخراج کرده‌ام. لذا قرآن سرزمین سبز و بسیار آماده و مهیا برای جلب و جذب استخراج قاعده هست. از حیث مبنایی هم چون دیدگاه کلامی ما این هست که قرآن فرازمانی است لذا هر چیزی که فرازمانی باشد جزئیات مربوط به زمانی‌های مختلف را به گونه‌ای در قالب‌های کلی لحاظ می‌کند. از این جهت قرآن نگاهش معطوف و متمرکز بر یک بخش‌هایی از زمان مثل زمان صدور یا نزول نیست بلکه به گونه‌ای کلام خداوند بنا شده است که اگر ما اجتهادمان را ارتقا ببخشیم و قدرت استنباطمان از قرآن را بازتعریف بکنیم می‌توانیم از قرآن خیلی قواعد استخراج بکنیم که این قواعد فرا روی ما در حوزه‌ها و در زمینه‌های مختلف می‌تواند کارساز باشد.

بنابراین یک بخش قواعد منصوص<sup>۱</sup> علیها قرآنی است که این اشکال هم به شیعه و هم به اهل سنت متوجه هست که ما قواعد منصوص<sup>۲</sup> علیهای قرآنی را یک استقراء تامی نکرده‌ایم و کامل استخراج نکرده‌ایم تا چه رسد به قواعد اصطیادی از قرآنکه باب اوسعی دارد.

### قواعد فقه منصوص روایی

در این زمینه سه نکته را ارایه می‌کنم:

۱. در بسیاری از قواعد اهل سنت در این بخش عین نص<sup>۳</sup> روایت آمده است فراوان هم هست مثل لاضرر و لا ضرار یا کل مسکر حرام یا ما اسکر کثیره فقليله حرام از این سنخ روایات که بسیارند و لباس قاعده بر تن دارند و در تجربه قاعده‌گرایی اهل سنت پخش و ذکر شده است که عیناً قواعد وارد در روایت در دانش قواعدی اهل سنت به صورت انبوه مشاهده می‌شود

۲. در مواردی نص آمده ولكن بشيء من التغيير والتعديل که گاهی نص را آوردند و تغییری در آن ایجاد کرده‌اند، منتها این تغییر تغییری نیست که ادبیات نص را یکسره کنار گذاشته باشند و برود در اصطیاد قرار بگیرد. این بخش هم ملحق به قواعد منصوص<sup>۴</sup> علیها روایی است و گویی قواعد منصوص علیها روایی بر دو قسم است:

یک قسم عیناً نص آمده است.

یک قسم نص آمده با تغییری بسیط و تعدیلی و تغییری ایجاد کردند.

۳. نکته سوم در مورد قواعد منصوص<sup>۵</sup> علیهای روایی در بین اهل سنت این هست که خیلی گسترده و انبوه به روایات مراجعه کرده‌اند و تاجایی که امکان داشته است از روایات قواعد گرفتند و ما اینجا باید اعتراف کنیم

که به‌رغم اینکه روایات ما حامل قاعده است و عجیب است از اینکه در روایات ما قواعد عیناً با ادبیات قاعده‌ای آمده است ولیکن ما عبور کردیم و نادیده گرفتیم و گویی عادت کرده‌ایم صد قاعده را تکرار کنیم درحالی‌که انبوهی از قواعد مثل فرمول‌های فقهی در روایات ما موجود است.

البته بعضی از افراد هم بودند اینها را جمع کرده‌اند حالا یا توفیق چاپ آنها را پیدا نکرده‌اند کما اینکه نقل شده که مرحوم شیخ کاظم تبریزی ۶۰۰ یا ۷۰۰ قاعده از روایات و غیر روایات درآورده است و بعد هم دستور داده که چاپ نکنید و کتاب‌های دیگرش هم اجازه چاپ نداده است یا مرحوم میرزا حبیب‌الله کاشانی هم یک مجموعه‌ای از قواعد دارد و کسانی دیگر هم دارند که چاپ شده است و فهرستی از قواعد است و آقای شیرازی مرحوم هم یک قواعد دارد اما خیلی گسترده نیست.

قواعد فقهی خیلی بیشتر از آن است که در این لیست‌دادن‌ها است باید حکم و موضوع و تطبیقات قاعده مشخص شود.

یکی از فایده‌های قاعده این است که اگر از این رهگذر وارد فقه بشویم یک فقه منسجمی می‌شود که هرکدام ذیل یک قاعده هست و مهارت تطبیق قاعده پیدا می‌کنیم و سریع‌تر هم بر فقه یا بخش‌هایی از فقه مسلط می‌شویم لذا خود امامان ما هم آموزششان آموزش از قاعده به فقه بوده است و ما از فرع به قاعده هستیم نه از قاعده به فرع که هم میان‌برتر است و هم مهارت‌افزاتر و هم با منطق و انسجام فقه بیشتر آشنا می‌کند اما چون تجربه فقهی ما به آن سمت نرفته است انجام نداده‌ایم.

البته مانع الجمع هم نیست که ما آموزش فقه را به آن صورت انجام دهیم اما درس خارج را به این صورت البته می‌توان درس خارج قاعده اجرا کرد هم در اصول هم در فقه اما آموزش فقه باید به این صورت باشد نه اینکه بعد از ۷ یا ۸ سال یک مجموع فقه دست طلبه نیست چون ذهن در جزئیات بوده آن‌هم به همه جزئیات نرسیده است. لذا منطق قاعده‌ای و منطق علینا الالقاء الاصول وعلیکم التفریع اصلاً جریانی در این نظام آموزشی ما ندارد و آموزش فقه ما دیرپا و کم‌تأثیر شده است و باید برای نظام آموزشی فکری کرد. البته در تجربه شیعه یک‌بار می‌خواست این اتفاق بیفتد اما همراهی نکردند و آن شهید اول بود که القواعد والفوائد نوشت اما پا نگرفت ما حتی در قواعد فقهی مان هم به آن سمت نرفتیم. مابعد از اخباری‌ها یک تجربه جدیدی از قواعد فقهی ساختیم که خیلی پا به‌جای آن قدم‌های شهید نگذاشته‌ایم.

اهل سنت از این حیث، کوششی درخور انجام داده‌اند تا روایاتی که حامل قاعده است یا دارای قالب قاعده‌ای است اینها را ارائه بکنند اهل سنت از این حیث، کوششی درخور انجام داده‌اند تا روایاتی که حامل قاعده است یا دارای قالب قاعده‌ای است اینها را ارائه بکنند. باینکه اگر ما ورود کنیم یقیناً قواعد فقهی مان بیشتر خواهد بود.

بنده یادم نمی‌رود مجمع فقه جدّه یک معلمة القواعدی را تدوین کردند که سال‌ها روی آن کار کرده بودند و یکی دو جلسه‌ای هم بنده در آن به‌عنوان شیعه شرکت کردم. آن شبی که ما رفتیم شب اول جلسه بود و همه مذاهب را دیدم که بیست تا سی تا مصدر قاعده دارند اما به شیعه که رسید مصادر یکی دوتا بود و خیلی هم ارتباط با مصادر نداشت. به نظرم لمعه رو هم جزو مصادر بیان کرده بودند.

بنده آن شب نشستیم ۲۲ تا مصدر بیان کردم و آنها هم قبول کردند و یادم هست در یکی از جلسات خصوصی‌شان دکتر عطیه که رییس تشکیلات قواعد فقهی و مسلط به حقوق و اصول و فقه بود ایشان گفت شما در شیعه چندتا قاعده دارید؟ خب نهایتاً در کتاب‌های ما ۱۰۰ تا قاعده است و من چون قبلاً در دفتر تبلیغات کاری کرده بودیم به نام قواعد نانوشته که قواعد زیادی را بدست آورده بودیم و آن پروژه ناتمام ماند یعنی نه چاپ شد و نه کار ادامه پیدا کرد ولی یادم هست که کار مفصلی صورت گرفت که آن موقع ۱۲۰۰ قاعده‌ای می‌شد البته به‌عنوان ثبوتی نه آنچه به‌عنوان قاعده شکل گرفته است. لذا ایشان هم تأیید کرد که ما همان مقدار داریم. البته آن کار نیمه‌تمام ماند اگر دنبال بشود کار بسیار خوبی است و کار ما بر نص متوقف نبود بلکه غیرمنصوص هم استفاده کرده بودیم.

پس باید اعتراف کنیم ما یک کم‌کاری فاحشی در ارتباط با تراث قاعده‌ای مان خواه در روایات ما که خیلی زیاد است و جداً احساس می‌کنم از ۱۲۰۰ تا بگذرد و خواه آنچه در کتب فقهی مان هست داشته‌ایم اما اهل سنت حسابی کار کردند.

اهل سنت آن دسته از روایاتشان که حامل چند قاعده بوده است را جدا کرده‌اند و قاعده‌ای کرده‌اند مثل العاریة معدّاة و المنحة مردودة و الدین مقضی و الزعیم غارم که این یک روایت است و چهار قاعده در آن هست. حالا روایاتی که قاعده دارد زیاد است الخراج الضمان الاعمال بالنیات المسلم عند شروطهم اما ما خود روایات نبوی را که در دستمان هست حامل قواعد زیادی است و در کلام اهل بیت علیهم السلام که ماشاءالله خیلی زیاد است و مرحوم حرّعاملی بخشی از این روایات را آورده است اما چون اخباری است ما به او زیاد توجهی نداریم پس از حیث قواعد تنصیصی لا تفاوت بیننا و بین اهل السنه مع ذکر نکته که آنها پُرکار بودند و ما کم‌کاری داشتیم که باید جبران شود و خیلی مهم است.

### اقسام قواعد فقه اصطیادی

قواعد غیر منصوص علیها نزد اهل سنت ذیل آن می‌شود دو قسم را قرار داد که این تقسیم در شیعه رواج ندارد:

- ۱- قواعد مأثوره از سلف و ائمه مذاهب
  - ۲- قواعد اجتهادی و استنباطی
- قواعد مأثوره از سلف و ائمه مذاهب

اهل سنت قواعد مأثوره از صحابه و ائمه مذاهب خود دارند است که این قواعد را به عنوان قاعده به حساب می آورند ولی ما از نص که بگذریم باید اجتهاد کنیم که اعتباری ندارد ما سلف را مصدر نمی دانیم. مثلاً اصحاب امامان ما اگر قاعده ای را بگویند که معلوم باشد از امامان نگرفته اند به منزله قاعده برای ما نیست اما اهل سنت از خود اصحاب نبی و حتی از شافعی قاعده نقل کرده اند. قاعده ای اذا ضاق الامر اتسع که به شافعی نسبت داده شده است یا قاعده لاینسب الی ساکت قول قائل و لا عمل عامل که این هم به شافعی نسبت داده شده و اینها منصوص نیست.

### قواعد اجتهادی و استنباطی

قسم دوم قاعده های اجتهادی است که می توانیم اسم آن را اصطیاد بگذاریم البته اهل سنت زیاد اسم اصطیاد را به کار نمی برند و برای شیعه است. حالا این استنباط را نسبت به قاعده اصطیاد می نامند چون قاعده ها در گوشه کنار این فقه گسترده قرار دارد و شما این قواعد را صید می کنید و می آورید در یک مجموعه ای قرار می دهید لذا استنباط قاعده را اصطیاد می گویند.

در ارتباط با قاعده های اصطیادی ما می توانیم در ذیل آن چند قسم را قرار بدهیم:

اصطیاد از نصّ

اصطیاد از غیر نصّ

اصطیاد از نصّ را هم می توان به دو قسم تقسیم کرد:

بسیط

شما از یک نص محتوایی را بگیریید این غیر از منصوص علیه است. چون منصوص علیه دقیقاً قاعده با همان ادبیات نص مطرح شده است و ممکن است کمی تغییر بدهید یا علامت اختصاری هنگام اشاره برای آن ذکر کنید اما اگر با ابزار اجتهاد از درون یک نص یک محتوایی را درآوردید که ماهیت قاعده ای دارد.

این اسمش را باید اصطیاد بگذارید و اگر این باب در خصوص قرآن باز شود به کثیری از قواعد دست می یابید که تمام نیازهای ما را جواب می دهد ولی الآن در فقر شدید نسبت به قواعد هستیم و قرآن به درد جامعه از همین طریق می خورد و ما خیلی از قافله عقیم. حالا اهل سنت هم این قسم را دارند اما کم هست و بیشتر از روایات می باشد اما از قرآن خیلی کم هست شاید نباشد مثلاً الغنم بالغرم که این اجتهاد و اصطیاد است و از این اصطیادها زیاد دارند و از نص روایی آنها بیشتر از ما اصطیاد دارند. یعنی هم قواعد منصوص علیه روایی آنها از ما بیشتر است اثباتاً نه ثبوتاً که ما بیشتریم و هم اصطیاد از نوع بسیط هم از ما خیلی بیشتر هستند. مثلاً قاعده معروف که المیسور لایسقط بالمعسور که ما هم داریم این را از این روایت گرفته اند:

من رأی منکم منکر فالیغیره بیده و آن لم یستطع فیلسانه و آن لم یستطع فبقبله و ذلک اضعف الایمان که طبق

اجتهاد خود درآوردند یا روایتی دیگر از پیامبر دارند که:

لا تجوز شهادة خصم ولا ظنين و از درون این روایت قاعده‌ای به نام التهمة تقدح فی التصرفات را اصطیاد کرده‌اند.

## مرگب

ما از چندنصّ یک اصطیادی را انجام دهیم. وقتی ما اصطیادی از یک نص قرآنی نداریم به طریق اولی انضمامی هم نداشته‌ایم. البته تفسیر ترکیبی و قرآن به قرآن داریم که این در تفسیر است نه قسم اول و نه قسم دوم را شیعه ندارد. بنده درجایی گفتم قاعده و جوب اعمار الارض. به بنده گفتند از کجا این قاعده را درآوردید گفتم از این آیه شریفه: واستعمرکم گرفته‌ام که این اصطیاد بسیط است و قرآن بشدت آماده است چون ادبیات آن عام است و فرازمانی است چون خدا فرازمانی است. حتی از یک آیه چند قاعده می‌توان اصطیاد کرد و تعامل اهل بیت هم به همین صورت بوده است که از قرآن یک استفاده‌ای می‌کردند که عام هست و قاعده گونه است و با نگاه سطحی ما خیلی فرق دارد و آیات قرآن آبستن قواعد است.

همین قاعده عمران فقط منظورش این نیست که یک باغی درست کنید بلکه اصناف زیادی تحت آن قرار می‌گیرد: جاده، معادن، بحار، و دامنه خیلی وسیعی دارد. لذا می‌توان از دل آن قاعده‌ای را اصطیاد کرد و قواعدی برای بین الملل دنیای امروز هم هست چون دنیای امروز دنیای توسعه پیدا کرده است و دیدمان را باید عوض کنیم و این قواعد فقط در مسائل شاک و امثال اینها که کاربرد ندارد.

## تعریف قاعده فقهی

بنده تعریفی که از قاعده دارم تعریف خاصی است مضمونش این است که قاعده فقهی، گزاره‌ای فقهی است که موضوع آن دارای شمول است نه شمول مصداقی و نه عمومی و نه اطلاقی. چون در این صورت عام و مطلق می‌شود و شمول مصداقی هم که پایین‌ترین نوع شمول است و حکم جزئی دارای شمول مصداقی است. مثلاً گفته می‌شود يجب علیکم فی الوضوء أن تبدئوا من مرفق به پایین. این شمول مصداقی دارد یعنی شامل من و شما و همه می‌شود پس این حکم جزئی است و حکم اختصاصی زید نیست. شمول حکم از سنخ عموم یعنی افراد را می‌گیرد و عموم افرادی و شمول حالاتی هم می‌شود.

اما شمول اطلاقی. اگر یک موضوعی شمول اصنافی داشت این قاعده می‌شود مثل عمران که شمول اصنافی دارد چون عمران فقط از صنف معدن که نیست زراعت، تجارت، بناساختن و غیره همه را می‌گیرد. پس چرا خداوند گفت واستعمرکم و خداوند به چیزهای کوچک که امر نمی‌کند بلکه به امور خیلی مهم امر می‌کند و فقه عمران ما معطل مانده از همین جاست و نامه امام به مالک اشتر بخش مهمی از آن در مورد عمران است و چرا ما عادت کردیم به یک فضای کلیشه‌ای که در حدود فقه فردی و عبادی می‌چرخد و گاهی معاملات هم است و از این امور تجاوز نمی‌کند و فقه را باید سمت مشکلات امروز ببریم لیکن با قواعد قدیمی که نمی‌شود قواعد جدید لازم است.

## کاربرد قواعد فقهیه نزد قدما و معاصران

کاربرد این قواعد در قدما و معاصرین به چه گونه است؟

یک دیدگاهی شهید مطهری دارد به این مضمون که قواعد فقهی می‌تواند به مسائل زمانه پاسخ دهد. گویا نظرشان این بوده است که قواعد فقهی بخاطر اینکه چتر کلان و گسترده دارند می‌شود بسیاری از مسائل مستحدثه را ذیل آنها قرار داد و حکم این مسائل را از طریق آن تطبیق قاعده بدست آورد در نگاه سلف ما درباره قاعده فقهی این ارتکاز وجود دارد که می‌شود از قواعد فقهی در پاسخگویی به نوازل (مستحدثات) استفاده کرد اما یک قیدی را قائل شده‌اند که آن قید را مرحوم صاحب جواهر ایجاد کرده است و مرحوم شیخ انصاری هم پذیرفته است و دیگران هم پذیرفته‌اند و آن قید این است که اگر صنف‌های جدیدی شکل بگیرد شما نمی‌توانید قاعده فقهی را بر آنها تطبیق کنید مگر اینکه در فهم و عمل اصحاب وجود داشته باشد.

این وجود داشته باشد، طبعاً به این معناست که مسئله مستحدثه نیست بلکه زمان اصحاب هم بوده است ولی آنها تطبیق نکرده‌اند و شما تطبیقش نکنید. مثل بحث لاضرر را که می‌شود با آن اثبات حکم هم کرد یا نه می‌گوید اصحاب چنین استفاده‌ای نکردند. حالا سؤال. اگر مسئله‌ای مستحدثه بود می‌شود قاعده را بر آن تطبیق داد؟ من معتقدم اگر ماهیت این صنف جدید آن قدر اختصاصی است که موضوع جدیدی می‌شود شما از قاعده نمی‌توانید استفاده کنید و باید مصداق بودن این صنف را برای قاعده اثبات کنید؛ مثل اعدوا ما استطعتم من قوه که شما می‌توانید از آن برای تهیه توپ و تانک استفاده کنید جدید هم هست اما آیا می‌توان برای ساختن بمب اتم از این استفاده کرد؟ خب این موضوع جدیدی هست و نمی‌توان استفاده کرد اما در اهل سنت زیاد استفاده می‌کنند؛ خصوصاً در فقه معاملات زیاد از قواعد و قیاس استفاده می‌کنند و فقه جدیدشان هم به همین صورت است.

### تأثیر تفاوت دیدگاه نص‌گرا و عقل‌گرا در قواعد فقهیه

س: بین مذاهب اهل سنت بعضی نص‌گرا و بعضی عقل‌گرا هستند. آیا در خصوص قواعد اصطیادی این مذاهب فقهی اهل سنت با هم فرقی دارند یا نه؟ چون انتظار می‌رود قواعد فقهی منصوصه در بین نص‌گرایان بیشتر باشد طبعاً و در میان عقل‌گراها قواعد اصطیادی بیشتری را ببینیم و چه نسبتی هست لطفاً بیان کنید.

ج: بین شیعه و اهل سنت که تفاوت در این هست که ما اصطیاد بسیط را هر دو گروه دارند فقط آنها بیشتر اما نسبت به اصطیاد مرکب در بین ما قاعده اصطیادی استقرائی در بین ما حتی اخباری‌ها رواج دارد و در نزد اهل سنت اصطیاد مرکب (استقرائی) به چند شکل صورت گرفته است. یکی اصطیاد استحسانی یکی اصطیاد قیاسی و یکی اصطیاد اجتهادی متمرکز بر یک نص که گاهی مشاهده می‌شود ولی تأیید از نصوص دیگر می‌گیرد. لذا نزد آنها غیر از استقراء استحسان هم واستسلاح و قیاس هم وجود دارد و از این طرق چندگانه قاعده اشان را اصطیاد می‌کنند. آنها یک اصطیاد بسیط دارند که ما هم داریم و یک اصطیاد مرکب دارند که از



چندطریق صورت می‌گیرد ولی ما فقط از طریق استقراء قرار می‌گیرد. آن وقت بین اهل سنت آن دسته که استصلاح را قبول ندارند دیگر این نوع اصیاد قاعده را ندارند آنهایی که استحسان را قبول ندارند دیگر این نوع قاعده را ندارند و لذا همه آنها قواعدشان مشترک هست و فرقی در همین زمینه هست.

### تأثیر تطورات ساختاری فقه در ساختار و طبقه‌بندی قواعد فقهیه

س: مقدمه‌ای را عرض کنم و بعد سؤالم را مطرح خواهم کرد. اگر فرض بگیریم فقه اهل سنت سه مرحله را پشت سر گذاشته است: دوره فقه سنتی، دوره تطبیق با قانون و حقوق و دوره سوم، دوره‌ای که فقه براساس اقتضائات درونی خودش رشد کرده است مثلاً فقه النظریات آمده است و همین‌طور فقه نظام‌های مختلفی که اینها دارند که قطعاً قواعد فقهی را هم تحت‌تأثیر قرار داده است. اگر در قدیم قواعد فقهی براساس ابواب فقهی بوده است امروزه قواعد از ابواب فقه سنتی خارج شده و مثلاً فقط فقه نظام خانواده فقه الاسرة قواعد اختصاصی خودش را دارد مطرح می‌کند. این طبقه‌بندی ادوار فقه اهل سنت را حضرت‌عالی قبول دارید و در واقع هم تقسیمات قواعد فقهی دارد روی می‌دهد یا نه؟

ج: قواعد فقهی یک مسیر را پیموده است اما اخیراً بعضی از اهل سنت که حقوق‌دان هستند در نظریه‌پردازی از قواعد فقهی استفاده می‌کنند یعنی مصرف نظریه‌پردازانه پیدا کرده است قواعد فقهی نزد آنها مثل زرقی یا ابو زهره یا سنحوری و... نوعی استفاده فراتر شاهدیم که تحولی است.

وضعیت دوم این هست که این‌ها وقتی پاسخ به مسئله مستحدثه جدید اقتصادی یا پیچیده‌ای را می‌خواهند بدهند از ترکیب قواعد فقهی استفاده می‌کنند و هر گوشه‌ای از آن مسئله را با رجوع به یک قاعده حل می‌کنند این هم یک نوع تجربه هست.

و یک تحول دیگر که نزد اهل سنت رخ داده است این هست که بعضی از این قواعد که بار مقاصدی دارند را بسیار بر زیان جاری می‌کنند و در استنباطات فقهی استفاده می‌کنند و یک تحولی هم در زمان عثمانی‌ها رخ داد و آن هم اینکه قواعد فقهی را آوردند و لباس قانون بر تن آن پوشاندند و این تحولات رخ داده است اگرچه در بین اهل سنت همواره این نگاه وجود داشته که نسبت قواعد با همدیگر برخی از قواعد کبری هستند و برخی در ذیل هستند همان ارتباط هر می است و همان‌گونه که در بین ما صرفاً یک ایده هست نزد آنها هم همین‌طور اثباتی نشده است اما اینکه قواعد یک باب را ذکر کنند مثلاً قواعد اسرة نزد شیعه هم اتفاق افتاده نزد آنها هم اتفاق افتاده است و تفاوت چندانی با هم ندارند. فقط یک نکته درخور توجه است و برای ما هم شاید یک تجربه مهمی باشد که شاید خواستید روی آن کار کنید کار جناب سنحوری است.

سنحوری اصولاً یک مدلی از اختلاط فقه و حقوق را پایه‌گذاری کرده است که لم یسبق له مثیل و بعد از او هم شخص دیگری این کار را انجام نداده است و فوت شده است و مصری بوده است کاری که او در الوسیط

کرده است کار بسیار مهمی هست نوعی آمیختگی در حقوق و فقه در کلام ایشان واقع شده است هم فقه است هم حقوق و ارتباط واقعی برقرار کرده است.

به نظر من کتاب سنحوری نیاز به بررسی منهجی و روشی دارد حتی اگر بر سنحوری تمرکز کنیم و مدل ایشان را بررسی کنیم می‌توان مدلی درآورد. چون فقه اگر بخواهد امروزه وارد جامعه شود باید لباس حقوق بر تن بپوشد والا اگر از فضای حقوق دور باشد قابلیت نفوذ و اجرای آن کم می‌شود به‌رغم همه اتقان‌هایی که دارد حقوق به‌منزله یک پُل است. قواعد فقهی در نگاه سنحوری سطحش تا جایی ارتقا یافته است که ارتباط با حقوق پیدا کرده است و تطبیقات حقوقی پیدا کرده است. این تحول را می‌شود گفت در میان نسل حقوق‌دان پدید آمده است البته نه خیلی گسترده خود علمای ما هم برای بیان بحث‌های حقوقی به کتاب ایشان مراجعه می‌کنند.

### تأثیر نگاه فردگرایی در فقه بر قواعد فقهیه

س: نگاه فردگرایی در فقه سنتی تأثیری در این داشته که ما سراغ قواعد فقهی نوریم؟

ج: تأثیر داشته در اینکه ما سراغ قواعد فقهی اجتماعی و سیاسی و فرهنگی نرویم و جنس‌های مختلفی از قواعد فقهی هست که در فقه ما هست و ما سراغ آن نرفته‌ایم.

### نقش روایات غیر فقهی در کشف قواعد فقهیه

س: روایات غیر فقهی در کشف قواعد فقهی تأثیرگذار است یا نه؟

ج: این مثل آن می‌ماند که شما بخواهید از کلام فقه بگیرید بله می‌شود اگر اقتضا داشته باشد اما به‌ندرت رخ می‌دهد که از برخی مبانی کلامی فقه را استخراج کنیم.

### نکته‌ای درباره نظام‌های فقهی

س: در خصوص کشف نظام فقهی مثلاً نظام خانواده آیا مبانی کلامی می‌تواند تأثیرگذار باشد؟

ج: کلمه نظام مبهم است و نظام باید تعریف بشود اگر نظام حقوقی باشد ما دو قسم نظام حقوقی داریم نظام حقوقی خُرد و کلان.

کلان بر دو قسم است: جامع (نهایی و کامل)؛ و میانی

نظام حقوقی خُرد به این معناست شما یک موضوع را بگیرید و تمام احکام فقهی آن را دربیابید درحالی‌که این احکام باهم ارتباط داشته باشند و این احکام هم بر پایه یک نظام منطقی باشند و اهدافی رو هم پی بگیرد. لذا اگر یک موضوع حقوقی دارای این احکام خاص باشد که در ارتباط باهم هستند با چنین خاص و اهداف خاص این را می‌گویند نظام حقوقی ملکیت فکری مثلاً و ما هم اگر با این نگاه حقوقی احکام فقهی مان را استخراج بکنیم اگر این‌گونه باشد استخراج چنین نظامی اسمش نظریه فقهی حقوقی است.

یعنی شما با یک نظریه می‌خواهید نظام مربوط به یک موضوع را از منابع فقه رایج و از اندیشه‌ها و اعتقادات و مبانی کلامی بررسی کنید و اگر این نظام حقوقی خرد ایجاد نشود قانون‌گذاری براساس فقه غیرممکن است. و اگر ما در نظام کنونی راه‌مان هموار نیست که قانون‌گذاری فقهی را ایجاد کنیم علتش این است که وسطی در اینجا نیست و آن نظریه است.

یعنی شما بروید از فقہتان همه احکام مرتبط به یک موضوع را درآوردید و با یک چینش خاص براساس فهم دینی و فقهی چینش کنید و منطق خاص و روابط خاص و اهداف خاص بعد این را بیاورید با نظام‌های حقوقی کلان راجع آن موضوع هم‌آوردی می‌کند. مثلاً در بحث افلاس دیدیم نگاه نظام‌های حقوقی به این موضوع اصلاً یک نگاه خاصی است و لذا ما که آمدیم افلاس را بیان کنیم چون که نظریه نداشتیم چندتا حکم را به هم چسباندیم اما موقع عمل کارآمد نیست چون واجد منطق واحد نیست و اینکه در شورای نگهبان می‌گوید اینجایش مشکل دارد این کافی نیست آن فقط یکی دوتا ماده را می‌گوید مغایر هست یا نه. اما کل این مجموعه ارتباط و انسجامشان نظام حقوقی خرد می‌خواهد نظام حقوقی میانه‌ای این هست که شما حوزه کلانتری که چند نظام خرد در آن هست را بیابید نظریه‌پردازی کنید و نظام حقوقی جامع و شامل این هست که اصلاً نظام حقوقی اسلام را ارائه کنید.

من نظام به این معنی را قبول دارم. یک نظام دیگر هم داریم چیزی که شهید صدر گفته است به معنی مکتب. آن هم درست است و یک مجموعه‌ای از ارزش‌ها آن هم درست است. یک معنای دیگر سیستم‌های اجرایی است که سیاست‌گذاری در آن هست اجرا در آن هست قوانین خاص هست آن خطوط قرمز مدیریت و اجرا را از فقه می‌گیرید. لذا وقتی می‌گویند نظام باید سریع سؤال کنیم نظام به چه معنا و گونه در یک ورطه‌ای می‌افتیم که هی دور خودمان دور می‌زنیم.

### نقش دلالات التزامی در اصطیاد قواعد فقهی

در آخر یک نکته‌ای را اضافه می‌کنم که اصطیاد قاعده مثل سایر اصطلاحات فقهی تنقیح درستی صورت نگرفته است و فی‌الجمله می‌دانیم اصطیاد یعنی استنباط اما اینکه این استنباط از رهگذر چه دلالاتی صورت می‌گیرد از طریق استظهار یا تضمن و مهم‌تر از همه از طریق دلالت‌های التزامی با همه اقسامش به نظر می‌رسد در بعد اصطیاد تکیه‌کننده بر دلالت التزامی ما دچار ضعف هستیم و اگر ما بتوانیم با تکیه بر دلالات التزامی به سراغ نص برویم که یک کار پرحوصله هم هست اما پرفایده را انجام دهیم به کثیری از قواعد دست خواهیم یافت و ضعف ما این است که حتی تراثمان را حتی بررسی نکردیم یعنی تراث فقهی تا چه برسد به تراث قرآنی و روایی.

### برخی موضوعات پیشنهادی جهت پژوهش

امیدوارم این جلسات سبب بشود پروژه‌هایی در این زمینه نوشته بشود و قاعده‌ای فقهی که شئون مختلف دارند را به بحث بگذاریم.

این مطالب از خود نگارنده برای پروژه‌هایی لازم بدست آمده است:

۱. نسبت بین قاعده‌ها که شبکه‌ای است یا هرمی یا هردو.
۲. توضیح و تعریف اصطیاد قاعده و فعال کردن اصطیاد.
۳. قواعد ثبوتی و استخراج و شناسایی آنها.
۴. رابطه قاعده با نظریه‌های فقهی و استفاده از قواعد در تنظیم فقهی که این بحث مهمی است.
۵. رابطه قاعده با نظام آموزشی.